

شهيد محمد صحرانشين



از بيار علی
سمايه جامع سرداران و هزار شهيد استان بوشهر

نام پدر	ابراهیم
تاریخ تولد	۱۳۴۳/۰۷/۰۱
محل تولد	بوشهر - کنگان
تاریخ شهادت	۱۳۶۳/۰۸/۰۳
محل شهادت	آبادان
مسئولیت	نیروی تدارکات
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	خورموج

زندگینامه

پاسدار شهید محمد صحرانشین در روستای گله دار از توابع استان فارس در سال ۱۳۴۳ دیده به جهان گشود . محمد تحصیلات خود را از مقطع ابتدایی آغاز نمود و بعد از گذراندن دوره ابتدایی وارد دوره راهنمایی شد . اما بعد از آن موفق به ادامه تحصیل نشد . محمد همیشه در مورد کارها و اهدافش با اعضای خانواده مشورت می کرد و در مشکلات و گرفتاری ها خانواده را یاری می نمود . وی یکی از جوانان انقلابی و پر شور و نشاط بود . علاقه ایشان به سپاه پاسداران باعث شد بعد از ترک تحصیل به سپاه پاسداران کنگان ملحق شود . محمد فردی فعال و یکی از اعضای نمونه سپاه پاسداران بود . وی چندین بار عازم جبهه شد . جبهه را خانه خود می دانست . این مرد دلاور سر انجام در عملیات ثامن الائمه که با هدف شکستن حصر آبادان , آزادسازی جاده های آبادان □ اهواز و آبادان □ م.٪ □

مصاحبه

در سال ۱۳۶۲ با محمد ازدواج کردم . وی فردی مخلص و مذهبی بود . همیشه دوست داشت به مردم کمک کند . خیلی به من محبت می کرد . حدود دو ماه از ادواج ما گذشته بود که از طرف سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کنگان روانه جبهه شد . بعد از سه ماه به من خبر دادند که محمد مجروح شده و در بیمارستان اهواز بستری است . بعد از چند روز حالش بهبودی یافت و دوباره به جبهه بازگشت . مدت ۱۵ روز در جبهه بود . سپس به مرخصی آمد . من در آن زمان بار دار بودم . چند روزی ماند و دوباره به جبهه برگشت . من پس از ۳ ماه زایمان کردم و ثمره این ازدواج یک دختر بود ، او را طاهره نام نهادیم . شهید صحرانشین پس از شنیدن خبر تولد دخترمان به مرخصی آمد و پس از رسیدن به منزل فوری دو رکعت نماز شکر را به جا آورد . خیلی خوشحال بود و دائماً خدا را شکر می کرد . می گفت حالا مسئولیت مان بیشتر شده است . باید دختری را تربیت کنیم که راه حضرت زینب (س) را در پیش بگیرد . شب آخر مرخصی اش شب عاشورا بود . آن شب به حسینیه رفت و به سینه زنی پرداخت . ساعت ۴ صبح به منزل برگشت و پس از اقامه نماز صبح به او گفتم : بیا کمی استراحت کن فردا باید مسافت زیادی بروی . گفت : امشب شب آخر است ! خواب دیده ام فقط امشب در کنار شما هستم ، این دفعه شهید می شوم . شروع کرد به وصیت کردن و گفت : « با مردم به خوبی رفتار کن . با پدر و مادرم خوب باش ، مبادا آنها را از خودت برنجانی ، دخترم را درست تربیت کنو او را به مدرسه بفرست . مبادا از شهادت من گریه کنی . صبر داشته باش . »

همسر شهید (نرگس رحمانی خواه)

خاطرات

خاطره هایی از دوستان و خویشاوندان شهید :

محمد مداح اهل بیت بود . هنگامی که در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کنگان مشغول انجام وظیفه بود هر سال ماه محرم و صفر مرخصی می گرفت و برای مداحی به خورموج (محل سکونت وی) می رفتا و با مردم صمیمیت و محبت خاصی داشت .

محمد همان طور که به جبهه و جنگ اهمیت می داد همان گونه به پدر و مادر خود اهمیت می داند . در سال ۱۳۶۳ محمد از طرف سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کنگان به جبهه اعزام شده بود . من با دو برادر دیگرم به نام های عباس و هاشم به جبهه رفتیم . موقعی که در جزیره مجنون بودیم . محمد به دیدن ما آمد و گفت : یکی از شما باید به خانه برگردد زیرا پدر و مادر تنها هستند و در شهر هیچ کسی را ندارند . ما گفتیم نمی رویم . گفت : حتما باید یکی از شما برگردد . او رفت و با فرمانده صحبت کرد و برای یکی از ما اجازه گرفت و به شهرستان برگرداند .

برادر شهید (امیر صحرانشین)

یک بار در جبهه جنوب موج انفجار خورده بود و مدتی در بیمارستان اهواز بستری بود . در این مدت حتی یک بار هم با ما تماس نگرفت . وقتی حالش بهبود یافت دوباره از همان جا به جبهه آمد . زمانی که به مرخصی برگشت به ما گفت : من در جبهه دچار موج انفجار شدم و چند مدت در بیمارستان بستری بودم . برای اینکه شما را نگران نکنم به شما چیزی نگفتم . اما می دیدیم بخاطر همان موج انفجار گردنش ثابت می ماند و نمی توانست آن را حرکت دهد . با تمام این مسائل هیچ گاه دست از مبارزه بر نداشت و شجاعانه در جبهه های نبرد جلوی دشمن ایستادگی کرد .

رادر شهید (امیر صحرانشین)



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران